

پیش‌درآمدی بر ملاحظات میان‌رشته‌ای اقتصاد

یداله دادگر*

چکیده

مطالعات «میان‌رشته‌ای» و «چندرشته‌ای» از عناصر جدی پیشرفت علمی در قرن بیست‌ویکم‌اند. ویژگی‌های علم اقتصاد نسبت به دیگر علوم انسانی و اجتماعی سبب شده است تا این علم زمینه مطالعات میان‌رشته‌ای شایان توجهی داشته باشد و به عرصه‌های مطالعاتی دیگر رشته‌ها نیز وارد شود؛ اما، با وجود قابلیت بالای آن برای این‌گونه مطالعات، با چالش‌هایی مواجه بوده است و تبیین قابلیت‌ها و چالش‌های مورد نظر یکی از وظایف این مقاله است. همچنین علم اقتصاد، به‌ویژه رویکرد حاکم آن، با ورود به مطالعات میان‌رشته‌ای و پیشرفت در آن به جایگاهی رسیده است که به‌نوعی تحلیل جدیدی و در مواردی، به نقد نیاز دارد. از این‌رو، در این مقاله، تحلیل ابعاد و دامنه ورود اقتصاد به مطالعات میان‌رشته‌ای نیز تبیین و بررسی خواهد شد. این مقاله با کمک مستندات کتابخانه‌ای و روش تحلیلی-توصیفی تدوین شده است. توجه به ضرورت درک فراگیرتر عناصر مشترک و کارساز علم اقتصاد، توجه به امکان‌سنجی سازگاری کاربرد این عناصر در دیگر رشته‌ها و تقاضای اصلاح رویکرد ارتدکسی از جمله موضوع‌های این مطالعه‌اند. ترجیح بر آن است که برای پوشش محتوای پیش‌گفته عنوان «پیش‌درآمدی بر ملاحظات میان‌رشته‌ای اقتصاد» گزینش شود. برجسته‌شدن اهمیت مطالعات میان‌رشته‌ای رشته عام اقتصاد متعارف و وضوح اشکالات ساختاری ابعاد میان‌رشته‌ای رویکرد حاکم را می‌توان از یافته‌های این مقاله برشمرد.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد میان‌رشته‌ای، اقتصاد ارتدکس، ظرفیت میان‌رشته‌ای اقتصاد، رویکرد حاکم، نظریه میان‌رشته‌ای.

طبقه‌بندی JEL: B15, B41, Z19

* دانشیار اقتصاد گروه حقوق اقتصادی (Economic Law) دانشگاه شهید بهشتی y_dadgar@sbu.ac.ir
تاریخ دریافت: 1390/2/29، تاریخ پذیرش: 1390/5/7

1. مقدمه

در آغاز بر دو نکته تأکید می‌شود. نکته اول این که کاربرد عنوان «پیش‌درآمدی بر ملاحظات میان‌رشته‌ای اقتصاد» برای نگارنده مهم و معنی‌دار است. بر این اساس، بدیهی خواهد بود که برخی از مباحث این مقاله، اگرچه به معنای دقیق کلمه عنوان «پیش‌درآمدی بر ملاحظات میان‌رشته‌ای اقتصاد» را پوشش می‌دهد، ممکن است با عبارت «میان‌رشته‌ای اقتصاد» تطابق کامل نداشته باشد. نکته دوم این که، از جمله فرض‌های این مقاله جایگاه مهم علم اقتصاد در مطالعات میان‌رشته‌ای است؛ در عین حال، به منظور پیشرفت بیشتر و کارآمدی مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد، به پیش‌درآمدها و ملاحظات آن پرداخته می‌شود. مسئله تحقیق این مقاله شناسایی قابلیت‌های میان‌رشته‌ای اقتصاد و روشن‌سازی دشواری‌های رویکرد میان‌رشته‌ای پارادایم ارتدکس است. در حال حاضر، اقتصاد، در صدها گروه تخصصی، بخش و دانشکده، علم پیشروی دیگر علوم اجتماعی در تدریس و تحلیل است. هر سال، یک یا چند نفر از اقتصاددانان برجسته جهان جایزه نوبل اقتصاد دریافت می‌کنند. علم اقتصاد، در میان علوم اجتماعی، و انسانی تنها رشته‌ای است که به آن جایزه نوبل تعلق می‌گیرد و این ویژگی وجه تمایز علم اقتصاد در برخی محافل علمی است، زیرا اقتصاد در این عرصه در کنار فیزیک، شیمی و سایر علوم دقیق قرار می‌گیرد. رگنار فریش و یان تین برگن اولین اقتصاددانانی بودند که در سال 1969 جایزه نوبل گرفتند. این جایزه در اکتبر 2011 به کریستوفر سیمز و توماس سارجنت، دو اقتصاددان معروف دیگر، به سبب تکامل مدل‌های اقتصاد کلان، اهدا شد. در سراسر جهان، هزاران کتاب و نشریه تخصصی اقتصاد به مطالعات علمی درباره این رشته می‌پردازند و پژوهش‌های فراوانی در این حوزه تولید و بازتولید شده است، که نتایج آن‌ها به عنوان یافته‌های علمی در اختیار سیاست‌گذاران و کارشناسی سیاست‌های آن‌ها گذاشته می‌شود.

ضرورت‌های مطالعاتی اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم اقتصاد را به علمی فعال در عرصه‌های میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای تبدیل کرده است. رویکردهای چندرشته‌ای و مطالعات میان‌رشته‌ای، معمولاً در بردارنده بسته‌هایی از چند رشته علمی اند که با تلاش شایان توجهی از ترکیب ابعادی از رشته‌های مرتبط مفهوم جدید یا رشته فرعی جدیدی را بازتعریف کرده‌اند و استفاده می‌کنند. رشته‌های مرتبط با آن را می‌توان در انواع معرفت‌های انسانی، اجتماعی و طبیعی یافت؛ از آن جمله: اقتصاد مهندسی، اقتصاد روان‌شناسی، اقتصاد جامعه‌شناسی، اقتصاد جغرافیا، اقتصاد زیست‌شناسی، اقتصاد برنامه‌ریزی، اقتصاد معماری،

اقتصاد بهداشت، اقتصاد آمار، اقتصاد هنر و اقتصاد طراحی. اگرچه سابقه مطالعات میان‌رشته‌ای به پیش از میلاد می‌رسد، شروع این‌گونه مطالعات به اوایل قرن بیستم مربوط می‌شود. دهه 1920 را می‌توان بستر طرح‌های اولیه مطالعات میان‌رشته‌ای دانست و دهه 1960 را آغاز شکل‌گیری دستاوردهای این رویکرد نامید. مطالعات میان‌رشته‌ای عمدتاً در دهه‌های 1970 و 1980 گسترش یافت. گفتنی است که، اروپا در مطالعات در این عرصه نسبت به امریکا پیش‌قدم بوده است، اما در حال حاضر (دهه دوم قرن بیست و یکم)، امریکا در این عرصه بررسی‌های همه‌جانبه‌ای را آغاز کرده است. در دهه 1990 و دهه اول قرن بیست و یکم، بر کمیت و کیفیت مطالعات چندرشته‌ای، با توجه به پیچیدگی بیشتر مطالعات علمی، افزوده شد.

می‌توان رابطه بین رویکرد چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای را عام و خاص در نظر گرفت. در واقع، مطالعات و رویکردهای میان‌رشته‌ای ابعادی از پژوهش‌های چندرشته‌ای را نیز دربر می‌گیرند. درعین حال، گفته می‌شود رویکرد میان‌رشته‌ای حاکی از مفهومی آموزشی‌تر و علمی‌تر از رویکرد چندرشته‌ای است. می‌توان رویکرد چندرشته‌ای را دیدگاهی دانست که تخصص‌های چندگانه‌ای (از رشته‌های گوناگون) را به‌کار می‌بندد تا موضوع خاصی را مطالعه کند و مسئله به‌خصوصی را پاسخ گوید. رویکرد چندرشته‌ای عمدتاً جهت‌گیری کل‌گرایانه دارد که این خصلت با ساختار کلی مفهوم چندرشته‌ای نیز سازگار به‌نظر می‌رسد (Spies, 1994: 14). بسیاری از صاحب‌نظران عرصه‌های علمی معمولاً رویکرد میان‌رشته‌ای را از دید پژوهشی سازگارتر و از دید نظری محوری‌تر از رویکردهای چندرشته‌ای بیان می‌کنند، اما به‌نظر نمی‌رسد که این دو، در اصل، تفاوت داشته باشند. در این مقاله، بیشتر بر وجوه اشتراکی مطالعات میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای تأکید می‌شود. وجه اشتراک عمده آن‌ها استفاده از روش‌شناسی‌ها، الگوها و روش‌های رشته علمی در بررسی و حل و فصل مسائل مورد نظر از رشته‌های گوناگون است.

در این‌جا لازم است بر مطلبی تأکید شود و آن را معیار سلامت مطالعات چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای نامید. این معیار حفظ دکترین‌ها و هسته‌های سخت رشته‌های مشارکت‌کننده در مطالعات مربوط است. مثلاً، اگر اهداف و اصول غایی و روش‌شناسی یک رشته علمی هنگام ورود به مطالعات میان‌رشته‌ای مخدوش شود، این امر را می‌توان نشانه نبود سلامت مطالعه مورد نظر دانست، زیرا معمولاً در ادبیات مطالعات مورد نظر رسم بر آن است که در مطالعات چندرشته‌ای روش‌شناسی رشته‌های گوناگون حفظ شود، اما در مطالعات

میان‌رشته‌ای این شرط ضرورتاً مطرح نیست. اما، در این مقاله، بر استقلال روش‌شناسی پیش‌گفته برای هر دو رویکرد تأکید می‌شود، زیرا در این نوشتار، به‌خلاف رویکرد ارتدکس، روش‌شناسی رشته‌های مختلف مستقل فرض می‌شود و از منطق حاکم و پیرو دفاع نمی‌شود. با توجه به این توضیحات، در این مقاله، مطالعات میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای مترادف در نظر گرفته می‌شود.

رویکرد میان‌رشته‌ای نوعی هنر و ظرفیت کلی برای تبادل نظر پیرامون موضوع مورد نظر و به‌صورت برنامه‌ای آموزشی برای تدوین و تولید بدنه‌های نظری کافی به‌منظور حل و فصل دشواری‌های مختلف درآمده است. در حال حاضر، به‌سبب پیشرفت و پیچیدگی‌ها در عرصه‌های گوناگون علمی و عملی، مطالعات علمی - آموزشی چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای بسیار مورد توجه قرار گرفته است. محققان، مراکز پژوهشی و مدرسان روش تحقیق در گسترش و تقویت این موضوع نقش شایان‌توجهی دارند. در دنیای جدید، دیگر سؤال‌های یک رشته را فقط با کمک نظریه‌های همان رشته نمی‌توان پاسخ داد و برای حل آن‌ها به همکاری و کاربرد الگوها، نظریه‌ها و تخصص‌های دیگر رشته‌ها نیز نیاز است. در عرصه اقتصاد، این موضوع اهمیت عقیده فون‌هایک را نمایان‌تر می‌کند که: «برای حل مسائل اقتصادی نمی‌توان فقط بر نظریه‌های اقتصادی تکیه کرد، بلکه همکاری معنادار دیگر رشته‌ها، مانند جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روان‌شناسی، حقوق، تاریخ و البته فلسفه نیز نیاز است» (دادگر، 1390). یکی از زمینه‌های تحول و تکامل مطالعات میان‌رشته‌ای ناتوانی روندهای تک‌رشته‌ای و نارسایی رویکردهای سنتی در حل و فصل مسائل جدید است. مثلاً، بسیاری از پیچیدگی‌های دنیای جدید به تکنولوژی مربوط می‌شود که رشته‌ها و مطالعات سنتی تک‌رشته‌ای چندان به کاربرد آن مجهز نیستند. بنابراین برای حل این دشواری‌ها ایجاد مراکز میان‌رشته‌ای ضروری می‌نماید. افزون‌بر این، برخی از رشته‌ها در محور مطالعاتی خود به موضوع‌های کاملاً جدیدی برمی‌خورند که ماهیتاً دخالت بیش از یک رشته را در تشریح و تحلیل آن نیازمندند؛ از آن جمله می‌توان به مطالعه پیرامون فناوری نانو، برخی موضوعات هسته‌ای، برخی عناصر زیست‌محیطی، برخی بیماری‌ها و موارد مشابه اشاره کرد. حضور علوم رایانه‌ای در بسیاری از دیگر رشته‌ها را نیز می‌توان انقلابی میان‌رشته‌ای تلقی کرد.

برای ایجاد و گسترش مطالعات چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای، نخستین اقدام جذب متخصصان برجسته و رشته‌شناسان قوی در عرصه‌های «تک‌رشته‌ای» است تا، با تبادل دانش و تجارب خود و پیوند با یکدیگر، هریک در رشته خود خبره شوند. نبود

تکرار رشته‌شناسان خبره می‌تواند به مطالعات میان‌رشته‌ای آسیمی اساسی وارد کند. از این‌رو، شرط کلیدی برای انجام دادن مطالعات میان‌رشته‌ای مؤثر و مفید، تسلط محققان بر پژوهش‌های تک‌رشته‌ای است. علاوه بر این، فراهم کردن امکانات مطالعات علمی، بسترها و زیرساخت‌های پژوهش علمی رشته‌های دیگر و وجود فضاها برای سازگار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در این زمینه کلیدی و مهم است. به عبارت دیگر برای حصول به پیشرفت کارآمد در مطالعات میان‌رشته‌ای، بایستی زیر ساخت‌های خیز علمی و فضای سازگار نهادی در عرصه‌های مورد نظر فراهم باشد. نبود فضای مناسب بازپرووری و ارتقای علمی، سرمایه‌گذاری ناکافی پژوهشی، نبود متخصصان و پژوهشگران برجسته در تک‌رشته‌ها و ناکارآمدی فضاها تأثیرگذار در مطالعات علمی (مانند ناکارآمدی قوانین مربوط به عرصه‌های فوق، ناسازگاری فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و فراهم‌نبودن حداقل نیازهای اقتصادی) می‌تواند مانع پیشرفت مطالعات میان‌رشته‌ای شود. در عین حال، وجود روحیه علمی در میان پژوهشگران، انعطاف‌پذیری آن‌ها و احترام به یافته‌های علمی سایر رشته‌ها و دیگر کارشناسان، عامل مؤثر دیگری در پیشرفت مطالعات میان‌رشته‌ای است. جمود و بخل علمی یا در اختیار نگذاشتن یافته‌ها عاملی بازدارنده در این رابطه است. از نظر تاریخی (همان‌طور که اشاره شد) با وجودی که شکل‌گیری مطالعات میان‌رشته‌ای ریشه در یونان قدیم دارد، اما عمدتاً در قرن بیستم اهمیت (Ansburg, 2006: 26) و در قرن بیست‌ویکم گسترش بیشتری یافت. یکی از علل این امر، پیچیده‌تر شدن مسائل در این دو قرن و دشواری حل و فصل آن‌ها از طریق رشته‌های تک‌موضوعی سنتی است. در عین حال برخی از مطالعات، اصولاً چهارچوب و خاستگاه میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای دارند و امکان راه‌اندازی و تکامل آن‌ها بدون ترکیب و همراهی دو یا چند رشته وجود ندارد از دهه 1980، مرتباً سمینارهای میان‌رشته‌ای، انجمن‌ها، کارگاه‌ها و برنامه‌های دانشگاهی میان‌رشته‌ای یکی پس از دیگری شکل گرفتند و مجلات علمی و کتاب‌هایی در این زمینه منتشر شدند، اما دیدگاه یکسانی بر این مطالعات حاکم نبوده است و عملاً جنبه تکثری دارند. این مقاله با روشی تحلیلی - توصیفی به کنکاشی در این رابطه می‌پردازد.

2. ابعاد اولیه موضوع در رشته اقتصاد

یکی از ملاحظات میان‌رشته‌ای اقتصاد طرح موضوع مورد بحث از دو دیدگاه کلی است:

1. دیدگاه پیروان ارتدکس نئوکلاسیک، و 2. دیدگاه مجموعه‌ای از رویکردهای غیر ارتدکسی.

از دیدگاه ارتدکس‌ها، روش‌شناسی پارادایم اقتصادی مورد نظر آن‌ها ابزاری است در تحلیل دیگر رشته‌ها (Becker, 1976: 42)؛ و، در این صورت، اقتصاد نقش رهبر دارد و دیگر رشته‌ها دنباله‌رو آن خواهند بود. در ادامه، اشاره خواهد شد که یکی از دشواری‌ها و چالش‌های میان‌رشته‌ای همین نگاه افراطی و جداسازی کلیشه‌ای رهبر و پیرو است. زیرا، با این نگاه، استقلال برخی رشته‌های علمی (مشارکت‌کننده در مطالعات میان‌رشته‌ای) زیر سؤال می‌رود و لذا موجب مقاومت صاحب‌نظران سنتی آن رشته‌ها می‌شود. نئوکلاسیک‌های ارتدکس عملاً اقتصاد را رشته‌ای دقیق مانند فیزیک و حتی در مواردی مانند ریاضیات می‌دانند. براین اساس، مطالعات میان‌رشته‌ای از نظر آن‌ها ماهیت و شکل خاصی دارد.

دیدگاه دیگر به اقتصاددانان غیرارتدکس مربوط است که طیف وسیعی را شامل می‌شوند. نهادگرایان، کینزی‌ها، اقتصاد اجتماعی‌ها، اقتصاد تاریخی‌ها و طرفداران شکل‌گیری گونه‌ی میان‌رشته‌ای اخلاق و اقتصاد، فمینیست‌ها و امثال آن از آن جمله‌اند. گروه‌های اخیر ضرورت علمی و اجرایی پیوند اقتصاد و دیگر رشته‌ها را عامل اصلی ایجاد رشته‌های میان‌رشته‌ای دانسته‌اند و نقش پیرو و رهبر را در این مورد مطرح نمی‌کنند. البته، در ادامه، اشاره خواهد شد که علم اقتصاد مجموعه‌ای از مفاهیم بنیادی و روش‌های عام و کارساز است که تاحدودی چهارچوب ویژه‌ای به آن می‌دهد و، به‌نوعی، برتری اقتصاد نسبت به دیگر علوم اجتماعی تعبیر می‌شود. به‌نظر نگارنده، برتری اقتصاد بر دیگر رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی، حین انجام‌دادن مطالعات میان‌رشته‌ای، ضمن آن‌که در برخی موارد معنادار است، اما، اگر این رشته جنبه‌ی ارزشی و ایدئولوژیک پیدا کند و حاکم‌بر دیگر رشته‌ها تلقی یا به‌عنوان علمی دقیق چون ریاضی مطرح شود، دیگر مناسب نیست و از کارآمدی بلندمدت آن در مطالعات میان‌رشته‌ای می‌کاهد. مطالعه‌ی میان‌رشته‌ای در قالب ارتدکسی و در پیوند خاص اقتصاد و دیگر علوم اجتماعی، بیشتر «فرارشته‌ای» و «تسلط‌رشته‌ای» (تسلط اقتصاد بر دیگر رشته‌ها) است تا چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای. بنابراین، با فرض انتخاب رویکرد ارتدکسی، محصول میان‌رشته‌ای مربوطه نیز از همان روش‌شناسی ارتدکسی پیروی می‌کند، که دیدگاه به‌خصوصی از علم اقتصاد (و نه همه‌ی آن علم) را منعکس می‌کند؛ ولی، چون بر دیگر رویکردها مسلط است، گویی تمام علم اقتصاد در آن خلاصه می‌شود. درضمن نظریه‌ی ارتدکسی، با وجود دشواری‌های مذکور، از لحاظ ریاضی منسجم و از نظر الگو و شکل تثبیت‌شده است و مشکل بیشتر به محتوا و واقع‌بینانه‌نبودن فرض‌های آن مربوط است. اما، درمورد مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد غیرارتدکسی، ساخت نظری دقیق و

مدل سازگار نقشی محوری دارد و طرفداران مطالعات تک‌رشته‌ای در نقد مطالعات میان‌رشته‌ای بر این موضوع تأکید زیادی دارند. به عبارت دیگر، این بحث مطرح است که نظریه‌های غیرارتدکسی اقتصاد، با وجود واقع‌نمایی بیشتر، نسبت به رویکرد ارتدکسی، انسجام نظری کمتری دارند. تصور کلی طرفداران مطالعات تک‌رشته‌ای در مورد مطالعات میان‌رشته‌ای آن است که این مطالعات ساختار نظری منسجمی ندارند. البته به نظر می‌رسد که این موضع‌گیری طرفداران مطالعات تک‌رشته‌ای در مواردی جنبه جانب‌دارانه داشته است و، در واقع، آن‌ها بیشتر در صدد افزایش اعتبار تک‌رشته خود، منحصربه‌فرد تلقی کردن و علمی دانستن آن و دون‌مرتب‌ه تلقی کردن مطالعات میان‌رشته‌ای‌اند. مثلاً، به واسطه این بدبینی به مطالعات اخیر، برخی مراکز پژوهشی با اجرای طرح‌های میان‌رشته‌ای اقتصاد به سختی موافقت می‌کنند. با وجود مشکلات فوق، مطالعات میان‌رشته‌ای گسترش شایان‌توجه و روبه‌رشدی داشته‌اند، زیرا ترکیب رشته‌ها، دیدگاه‌ها، و مهارت‌های گوناگون دستاوردهایی را به بار می‌آورد که نسبت به رشته مستقل مربوطه بسیار کارآمدترند.

تاکنون، مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد و مشابه آن پیامدها و بازخوردهای آموزشی بسیار ارزشمندی به همراه داشته‌اند. جالب توجه است که، در مواردی، هنگامی یک موضوع دقیق شناخته می‌شود که در قالب مطالعات میان‌رشته‌ای بررسی شود و چنان‌که عقیده بسیاری از صاحب‌نظران است و مطالعات زیادی نیز نشان داده‌اند، برخی از مطالعات و بررسی‌های تک‌رشته‌ای، با وجود رسمیت و چهارچوب ظاهری زیبا، محتوایی کارآمد و پاسخ‌گو ندارند (Henry, 2005: 45; Davies & Devlin, 2007: 32)؛ زیرا پیچیدگی حل مسائل جدید در موارد زیادی به بیش از یک رشته نیاز دارد. از اواخر قرن بیستم (به‌ویژه از سال 1998 به بعد) توجه محافل علمی و دانشگاهی به گسترش مطالعات میان‌رشته‌ای افزایش یافته و در دهه اول قرن بیست‌ویکم بیشتر گسترش یافته است (Newsletter, 2011: 29). بسیاری از دانشگاه‌های معتبر به مدارج رسمی، در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای، توجه بیشتری داشته‌اند. مثلاً، در سال 1973 در دانشگاه‌های امریکا، اعطای مدارک دانشگاهی به مطالعات میان‌رشته‌ای هفت‌هزار مورد بود که، در سال 2005، به سی‌هزار مورد در سال رسید و، در سال تحصیلی 2009-2011، در حوزه‌های مربوط به رشته‌های جدید، اخذ مدارک رسمی افزایش بیشتری داشت که نشان می‌دهد مؤسسات پژوهشی به قدرت حل مسئله مطالعات میان‌رشته‌ای توجه بیشتری داشته‌اند و سرمایه‌گذاری این مؤسسات در عرصه این‌گونه مطالعات افزایش یافته است. بخش‌ها و گروه‌های آموزشی و تحصیلی، در

زمینه‌های میان‌رشته‌ای، در بسیاری از دانشگاه‌های معروف تأسیس شده است و پیش‌بینی می‌شود، در دههٔ دوم قرن بیست‌ویکم، با گسترش بیشتری همراه باشد. در امریکا، دانشگاه‌های هاروارد، جرج میسن، جرج واشنگتن، میشیگان، شیکاگو، دنیسون، نوتردام، جرج تاونن، استنفورد و برکلی در این زمینه گام‌های بیشتری برداشته‌اند. در انگلستان، دانشگاه‌های آکسفورد، ریدینگ؛ در فرانسه، دانشگاه پو؛ دانشکدهٔ مکترونیک در بسیاری از کشورهای اروپایی؛ دانشکدهٔ هنر؛ دانشگاه یو بی سی در کانادا؛ دانشگاه‌های پنسیلوانیا، هالیفاکس و ترومن در ماساچوست از دیگر مراکز فعال در تولید مطالعات میان‌رشته‌ای‌اند. در کشورهای هند، چین، روسیه، کرهٔ جنوبی، برزیل، مکزیک، پرتغال، امارات متحده، مراکش، الجزایر، مصر، مالزی و اندونزی نیز، به‌ویژه از دههٔ 1990 به بعد، زمینه‌های مناسبی برای مطالعات میان‌رشته‌ای فراهم شده و بدیهی است اقدامات جهان توسعه‌نیافته هنوز جنبهٔ ابتدایی دارد. ادبیات مربوط به مطالعات میان‌رشته‌ای و میان‌رشته‌ای و الگوهای تجربی مربوط به آن به درجه‌ای رسیده که جایگاه رقابتی و مقبولی در میان دیگر مطالعات پیدا کرده و در حال تولید زیررشته‌های گوناگون، تحکیم و ایجاد مدل‌ها و نظریه‌های بیشتری است. در این باره می‌توان از رونالد جونز، نیکولسکو و ادگار مورین به‌عنوان محققان و پیش‌تازان فعال و معاصر در عرصه‌های میان‌رشته‌ای نام برد.

رشتهٔ اقتصاد در این عرصه جایگاه خاصی دارد و می‌توان ادعا کرد که، ارتباطات میان‌رشته‌ای در اقتصاد (چه پارادایم نئوکلاسیک و چه دیگر پارادایم‌ها) در صدر پرطرفت‌ترین رشته‌های علوم اجتماعی در این زمینه قرار گرفته است. البته این امر علل گوناگونی دارد که یکی از آن‌ها اهمیت و نقش اقتصاد در همهٔ امور زندگی است؛ زیرا مردم، حتی در امور روزمرهٔ خود، خواهی نخواهی با امور اقتصادی مواجه‌اند. عناصری چون شغل، درآمد، خرید، مصرف، تولید، مبادله، مالیات، هزینه، قیمت، ثروت، عوارض، شهریهٔ امور آموزشی، هزینهٔ امور درمانی و بهداشتی، امور زیست‌محیطی و موارد مشابه یا مستقیماً به اقتصاد مربوط‌اند یا پیوندی اقتصادی با آن دارند. علت دیگر، وجود چند ویژگی کلیدی و عام در علم اقتصاد است که کاربرد فراوانی در دیگر رشته‌ها، به‌ویژه رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی، دارد؛ از جمله، بحث رفتار عقلانی و دیگر عناصر مربوط به مقولهٔ عقلانیت است. توجه به پدیدهٔ هزینهٔ فرصت‌های ازدست‌رفته و تلاش برای حرکت در راستای بهینه‌یابی، کارآمدی و تعادل از عناصر مهم دیگر در این مقوله است. هشدار به استفادهٔ درست از عناصر کمیاب و تلف‌نکردن منابع، اولویت‌سنجی و انتخاب (با توجه به

محدودیت منابع)، رفتار حساب‌گرانه و قیمت‌گذاری و ارزش‌گذاری برای هرچیز، کاربرد روش‌های هزینه-فایده و سرانجام اتخاذ تصمیم براساس مطالعات کارشناسی و تخصص‌محوری از دیگر عناصر کلیدی در علم اقتصادند. بدیهی است این عناصر ظرفیت میان‌رشته‌ای علم اقتصاد را گسترش می‌دهند.

شکل‌گیری مطالعات میان‌رشته‌ای، مانند حقوق و اقتصاد، تحلیل اقتصادی از سیاست و حکومت، اقتصاد ورزش، اقتصاد جنگ، اقتصاد زنان و جوانان، اقتصاد سلامت و بهداشت، اقتصاد مهندسی، اقتصاد نانو، اقتصاد هسته‌ای، تحلیل اقتصادی روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، اقتصاد هنر و زیباشناختی، اقتصاد آموزش، اقتصاد اطلاعات، اقتصاد اخلاق و اقتصاد دین و حتی پیوند با برخی نابسامانی‌های اجتماعی، مانند تحلیل اقتصادی جرم، اقتصاد مواد مخدر، اقتصاد کانگستری، اقتصاد امنیت و امثال آن از این نمونه‌اند که ممکن است در قالب الگوهای مختلف ارزیابی و تحلیل شوند. حتی، در آینده، می‌توان شکل‌گیری بسته‌های ترکیبی اقتصاد با دیگر عناصر، حتی عناصری ظاهراً عجیب، را انتظار داشت. اما، از ملاحظات دیگر، بررسی چالش‌های میان‌رشته‌ای اقتصاد در کنار ظرفیت‌های آن است؛ زیرا در این زمینه سوءتفاهم‌هایی مطرح است که باعث سردرگمی محققان و علاقه‌مندان می‌شود و روشن‌شدن آن‌ها، به‌نظر نگارنده، قدم مهمی در گسترش کارآمدی مطالعات میان‌رشته‌ای در اقتصاد است. یکی از این سوءتفاهم‌ها به تفکر طرفداران رویکرد حاکم اقتصادی (نئوکلاسیک‌های ارتدکس) بازمی‌گردد، چون علم اقتصاد را عملاً علمی تجربی و فیزیکی و، در مواردی، علمی خالص (مانند ریاضیات) تصور می‌کنند و ورود اقتصاد به دیگر رشته‌ها را از باب علم حاکم‌بر دیگر زیررشته‌ها تلقی می‌کنند؛ به این معنا که اقتصاد قدرت تحلیلی برتری دارد و، همانند ریاضیات یا منطق، می‌تواند در تحلیل دیگر رشته‌ها به‌کار رود. به‌عبارت‌دیگر، این رویکرد میان‌رشته‌ای از اقتصاد حول محور روش‌شناسی اقتصاد می‌چرخد و گویی دیگر رشته‌ها قدرت تحلیل علمی ندارند و روش‌شناسی اقتصاد این قدرت را به آن‌ها می‌دهد. به بیان روشن‌تر، در این رهگذر فقط آن دسته از مطالعات میان‌رشته‌ای تأیید می‌شود که کاملاً حول محور روش‌شناسی اقتصاد پیش رود. اما، به‌نظر ما، اگرچه روش‌شناسی اقتصاد قدرت تحلیلی بالایی دارد، اما ورود آن به مطالعات میان‌رشته‌ای به‌معنای کنار گذاشته‌شدن روش‌شناسی دیگر رشته‌ها و ازدست‌رفتن استقلال علمی آن‌ها نیست.

این مقاله در بخش‌های بعدی به تحلیل این موضوع و بررسی قابلیت‌های میان‌رشته‌ای اقتصاد می‌پردازد.

3. توانمندی‌ها و دشواری‌های مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد

ارتباط میان‌رشته‌ای اقتصاد با دیگر رشته‌ها، تأثیر آن در آن‌ها و همچنین تأثیرپذیری اقتصاد از دیگر رشته‌ها امری طبیعی و قابل درک است که هم ارتباطات عمومی اقتصاد و دیگر رشته‌ها و هم ساختن برخی زیررشته‌های تحلیلی را سبب می‌شود. مثلاً روان‌شناسی و اقتصاد از دیدگاه تأثیر انگیزه‌های انسانی در رفتار اقتصادی و توجه به مطلوبیت‌های مصرفی با هم ارتباط معناداری دارند. ریاضیات در تحلیل رفتار متغیرهای اقتصادی کاربردهای زیادی دارد. در علوم مهندسی، در تحلیل و ارزیابی پروژه‌های فنی و امثال آن، از اقتصاد بسیار استفاده می‌شود.

پیوند تاریخ و اقتصاد، جامعه‌شناسی و اقتصاد واضح‌تر از آن است که موضوع بحث مستقلی باشد. علوم سیاسی و اقتصاد از آغاز تدوین رشته اقتصاد و حتی قبل از آن ارتباط تنگاتنگی داشته‌اند؛ زیرا اقتصاد، از زمان ارسطو، همان تدبیر منزل در سطح جامعه و کمک دولت بوده است. علم اقتصاد در قرون وسطی نیز ترکیبی از فلسفه، اخلاق، سیاست و امور کسب‌وکار بود و عملاً چهارچوبی میان‌رشته‌ای داشت. این علم حتی زمان کلاسیک‌ها به «اقتصاد سیاسی» معروف بود. در زمان آلفرد مارشال، «علم اقتصاد» تا حدودی جای «اقتصاد سیاسی» را گرفت و هم‌اکنون در تعداد شایان‌توجهی از گروه‌های تخصصی اقتصاد در دانشگاه‌های مشهور دنیا (به‌ویژه در کشورهای اروپایی) هنوز دپارتمان اقتصاد سیاسی همان دپارتمان علم اقتصاد نامیده می‌شود. به عبارت دیگر، گویی، از همان ابتدا، علم اقتصاد و علم سیاست نوعی ترکیب معنادار و میان‌رشته‌ای داشته‌اند.

تحلیل اقتصادی حقوق در واقع زیررشته‌ای تحلیلی و ساخته‌شده از حقوق و اقتصاد است که به سرعت در حال گسترش است. نظریه بازی‌ها نیز با کمک علم اقتصاد جایگاه معناداری پیدا کرده و از مجموعه قواعد و مدل‌های ریاضی فراتر رفته و به رشته‌ای به‌منظور اتخاذ تصمیم تبدیل شده است. ادبیات مربوط به اخلاق و اقتصاد و همچنین فلسفه و اقتصاد نیز از مجموعه مطالب عمومی بین آن رشته‌ها فراتر رفته و به ساخت نظریه‌های علمی کارآمد روی آورده است. گفتنی است که در همه این موارد بیشترین محصولات میان‌رشته‌ای به مفهوم مدل‌سازی‌های علمی و بر مبنای اندیشه حاکم نئوکلاسیک ساخته شده است. موضوع مهم دیگر «ملاحظات فلسفه علمی» در محدوده میان‌رشته‌ای اقتصاد، به‌ویژه بحث روش‌شناسی است. بدون توجه به ملاحظات مربوط، ساختار بررسی‌های میان‌رشته‌ای با دشواری زیادی روبه‌رو خواهد بود و یکی از چالش‌های رویکرد میان‌رشته‌ای ارتدکس به

همین موضوع مربوط می‌شود. پیش از پرداختن به موضوع، به یکی از موضوعات عمومی در بررسی‌های علمی اشاره می‌شود و آن اهمیت برخورد علمی و غیرجانبدارانه با ظهور و بروز زیررشته‌های گوناگون میان‌رشته‌ای، الگوها و رویکردهای مختلف علمی مربوط به آنهاست. در واقع، یکی از عوامل رشد علم و گسترش دانش، وجود تحمل علمی در مقابل دیدگاه‌های رقیب و حتی متضاد است.

مثلاً، اگر ارتدکس‌های نئوکلاسیک از جنبه روش‌شناسی نقد شوند، به این معنا نیست که به منافع و سهم مثبت آنها در همان زمینه‌ها یا دیگر زمینه‌ها بی‌توجهی شده است. چنان‌که می‌دانیم، یکی از چالش‌های جدی مطالعات میان‌رشته‌ای رویکرد حاکم، واقعی نبودن مبانی و فروض مربوط است، اما انسجام الگوهای نئوکلاسیک امکان اثبات ریاضی بسیاری از نظریه‌ها و قدرت تحلیلی آنها، حتی آزمون مدل‌های مرتبط و منجر شدن برخی از آنها به پیش‌بینی‌های نسبتاً درست و امثال آن را فراهم می‌کند که این امر از برجستگی‌های ارزشمند این رویکرد است. بدیهی است که، اگر دشواری‌های رویکرد ارتدکسی مرتفع شود، کارآمدی آن افزایش می‌یابد و، در مقایسه با دیگر رقبای علمی خود، برتری‌های ویژه‌ای را نشان خواهد داد. از این رو، یکی از اهداف محققان علمی توجه به ابعاد مثبت رویکرد مزبور و تلاش برای اصلاح آن است.

ظرفیت‌ها و چالش‌های فلسفه علمی مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد شامل مباحث وجودشناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. بحث وجودشناختی به اصل وجود رشته علمی و اولین نماد ذهنی آن مربوط می‌شود. معرفت‌شناسی به چیستی رشته علمی می‌پردازد و روش‌شناسی ارزیابی روش‌ها و اصول حاکم بر روش‌های علمی را مدنظر دارد. در این مقاله عمدتاً بر روش‌شناسی اقتصاد تمرکز می‌شود که از محورهای کلیدی مطالعات میان‌رشته‌ای است. از آنجا که وجودشناختی به امور متافیزیک علوم مربوط می‌شود به پژوهشی مستقل نیاز دارد. بدیهی است که، در ضمن مباحث روش‌شناختی، پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی به‌کارگرفته می‌شوند.

از اواخر دهه 1970، مقوله روش‌شناسی اقتصاد، به‌عنوان زیررشته علمی، در حوزه پهناور اقتصاد مطرح شد. این مبحث، در دهه 1980، به ثباتی نسبی رسید و، در دهه 1990 و دهه اول قرن بیست‌ویکم، به رشد شایان‌توجهی دست یافت که همچنان ادامه دارد.

اقتصاددانان زیادی در این باره و در راه‌اندازی اولین مباحث روش‌شناسی اقتصاد نقش

محوری داشته‌اند. سنپور، جان نویل کینز، منگر، شومپتر، فرانک نایت، میز، هایک، رابینز، فریدمن، هیکس، هاجیسون، بوکانان، ارو، هنری سایمون و سامونلسون از جمله این افراد هستند. وارن ساموئلز، کالدول، بولند، بک هاوس، لاسون، مکی، مک لاسکی و دیگران نیز از دیگر پیشتازان معاصر این عرصه‌اند. به‌نظر بولند و ساموئلز، حتی برای درک دقیق‌تر رشته اقتصاد، توجه به ملاحظات روش‌شناسانه ضروری است. درک روش‌شناختی می‌تواند به بازشناسی مرز علوم طبیعی و علوم اجتماعی کمک کند. در واقع، روش‌شناسی زبان اقتصاد را تشریح و تحلیل و توانمندی آن را روشن‌تر می‌کند. با درک همه‌جانبه ملاحظات روش‌شناسی رشته اقتصاد بیشتر می‌توان به توانمندی‌ها و دشواری‌های آن آگاهی پیدا کرد.

در مبحث کارآمدی یا ناکارآمدی مطالعات میان‌رشته‌ای، می‌توان بر دو رویکرد مهم روش‌شناسی در اقتصاد، یعنی روش‌شناسی جهان‌شمول و روش‌شناسی تکثرگرایانه، تأکید کرد. تا اواخر دهه 1980، رویکرد روش‌شناسی جهان‌شمول کاملاً حاکم بود و، در حال حاضر، نیز سیطره وسیعی دارد و بیشترین حجم تولیدات اقتصادی را دربر دارد. رویکرد معروف ابطال‌گرایانه اقتصاد، براساس دیدگاه پاپر، نیز در همان راستا پیش رفت. در اواخر دهه 1980، دهه 1990 و دهه اول قرن بیست‌ویکم، در کنار روش‌شناسی جهان‌شمول، مقوله روش‌شناسی تکثرگرایانه اقتصاد نیز مطرح شد و گسترش یافت. در این رویکرد، مکاتب و حتی صاحب‌نظران مختلف می‌توانند روش‌شناسی خاص خود را داشته باشند که تأثیر شایان توجهی بر مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد دارد، زیرا مطالعات این عرصه را از دایره تنگ نئوکلاسیک خارج می‌کند. ساموئلز، کالدول، داو، لادن و مک لاسکی از جمله محققانی هستند که پژوهش‌های نسبتاً جامعی در روش‌شناسی تکثرگرایانه اقتصاد انجام داده‌اند.

روش‌شناسی جهان‌شمول مطلق‌نگر و روش‌شناسی تکثرگرایانه نسبی‌نگر است. روش‌شناسی جهان‌شمول فقط بر بعد فرد استوار است، اما روش‌شناسی تکثرگرایانه به بعد جامعه نیز توجه می‌کند. همچنین، در قالب روش‌شناسی تکثرگرایانه، هر محقق و هر رشته علمی می‌تواند روش‌شناسی خاص خود را انتخاب و اجرا کند (Samuels, 1989: 45). شکل‌گیری روش‌شناسی چندگانه یا تکثری به‌جای روش‌شناسی منحصربه‌فرد مورد تأکید شماری از واقع‌گرایان و منتقدان ارتدکس‌ها است. وسعت دید محقق و نبود قطعی‌نگری از ویژگی‌های روش‌شناسی تکثرگرایانه است. البته این‌گونه روش‌شناسی با نوعی شک و احتمال همراه است تا با قطع و یقین، اما روش‌شناسی جهان‌شمول عملاً با قطعیت (determinism) پیش می‌رود.

ارتدکس‌ها روش‌شناسی خود را برای همه علوم در همه زمان‌ها و مکان‌ها کارساز تلقی می‌کنند و اصولاً برای همه علوم فقط یک روش‌شناسی را ضروری و کارساز می‌دانستند. به عبارت دیگر، دیدگاه پیروان این روش درباره علم اقتصاد لامکانی و لازمانی بود و با وجود مختصری اصلاحات، حامیان امروزی آن نیز عملاً این راه را ادامه می‌دهند و این یکی از چالش‌های اساسی در مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد در قالب این رویکرد است، زیرا نظریه مربوط انتزاعی عمل می‌کند. گویی این نظریه هیچ ارتباطی با تاریخ، فرهنگ و مقاطع خاص روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و اقتصادی نداشته و خاستگاه آغازین آن، فردگرایانه، انتزاعی، غیراجتماعی و غیرتاریخی است. نئوکلاسیک‌های ارتدکس انسان را بر مبنای مفروضاتی قیاسی تعریف می‌کنند و با استناد به همان مبانی خصلت‌های منفعت‌گرایانه انسان را امری ذاتی و اثرگذاری منحصر به فرد بر رفتار و تحلیل و درعین حال کارآمد می‌دانند. در حال حاضر این دیدگاه بر کلیه مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد نئوکلاسیک و سایر رشته‌ها تسلط دارد. شکی نیست که ترجیح نفع شخصی از خصایص طبیعی انسان‌هاست اما این که این خصلت تنها انگیزه مؤثر بوده و یا این که اهتمام به آن کارآمد باشد بحث‌برانگیز است. از سویی این رویکرد توجهی کارساز برای سایر جوانب ابعاد زندگی واقعی به دست نمی‌دهد. بر این مبنا بود که رایبیز از اقتصاددانان تأثیرگذار بر رویکرد حاکم اقتصادی، موضوع علم اقتصاد را تخصیص منابع حول محور یک هدف و انگیزه مشخص بیان کرد. او بر این فرض بود که انسان‌ها توابع مطلوبیت معین و ثابتی دارند و برای حصول به حداکثر منابع خود با یکدیگر آزادانه به مبادله می‌پردازند.

این رویکرد روند، کارآمدی و اثرگذاری مبادله و کارکرد قیمت‌های نسبی را هم جهان‌شمول می‌دانست. تأثیر این تفکر در مطالعات حقوق و اقتصاد، سیاست و اقتصاد، و حتی اخلاق و اقتصاد جدی است. یعنی مطالعات میان‌رشته‌ای مربوط نیز فقط حول محور انگیزه نفع شخصی می‌چرخد. البته علم اقتصاد را می‌توان علم انتخاب و تخصیص منابع نیز نامید، اما فرض ثبات مطلوبیت‌ها، انحصار انگیزه‌ها در نفع شخصی و کارآمدی قاطع آن قبول نیست و این فرض، زیرساخت نوع خاصی از انتخاب و تخصیص است که لزوماً، در همه حال، بهترین انتخاب و بهترین تخصیص را همراه نخواهد داشت. گفتنی است که نئوکلاسیک‌ها، البته از یک زاویه خاص، چنان توانایی و ظرفیت میان‌رشته‌ای برای اقتصاد قائل اند که به نظر آن‌ها تحلیل اقتصادی نه تنها می‌تواند رفتار انسان را توضیح دهد، بلکه رفتار سایر موجودات و حتی گیاهان را نیز پیش‌بینی می‌کند و این به معنای کاربرد تمام‌عیار

علم اقتصاد در همهٔ امور است (Friedman, 1953: 22).

تبلیغ، تدریس و تثبیت این روند سبب سیطرهٔ روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیک بر دیگر رشته‌ها شد و کاربرد اصطلاح امپریالیسم علم اقتصاد را، همان‌گونه که بولدینگ نام‌گذاری می‌کند، معنادار کرد. همان‌طور که اشاره شد، ظرفیت میان‌رشته‌ای اقتصاد حقیقتی مسلم است ولی امپریالیسم دیگر رشته‌ها تلقی کردن آن و در نظر گرفتن رابطهٔ حاکم و محکوم و یا رهبر و پیرو بین این رشته و سایر رشته‌ها، دفاع‌پذیر نیست و این موضوع در اقتصاد چالشی میان‌رشته‌ای است تا قابلیت. بنابراین اگرچه اقتصاد به‌طور کلی توانمندی‌های میان‌رشته‌ای بالایی دارد، وقتی برخی از آن توانمندی‌ها در چهارچوب ارتدکس نئوکلاسیک قرار می‌گیرد، ممکن است به چالش تبدیل شود. مثلاً، در تولید ظرفیت میان‌رشته‌ای دو مقولهٔ رقابت و کمیابی از محورهای کارساز اقتصادند، ولی همیشه نتایج یکسانی ندارند، اما از نظر نئوکلاسیک‌ها دو محور جهان‌شمول محسوب می‌شوند. رقابت با وجود تحقق زمینه‌های سازگار موجب افزایش کارایی می‌شود، اما در همهٔ عرصه‌ها، رشته‌ها، زمان‌ها و مکان‌ها نتایج و یافته‌های یکسان ندارد. توجه به کمیابی، به‌ویژه، در سیاست‌گذاری اقتصادی موضوعی هشداردهنده است.

همچنین به‌رغم آن‌که ارتدکس‌ها اصولاً نقشی برای نهاد خانواده در تحلیل‌های خود قائل نیستند، بکر یکی از چهره‌های برجسته در این رویکرد، رفتار نهاد خانواده را در قالب اقتصاد بازار بررسی کرده است (Becker, 1981: 43). هرچند که او در این تحقیق از روش‌شناسی نئوکلاسیک بهره برده است، این اقدام اعترافی به محدودیت‌های بنیادین رویکرد ارتدکسی است و نیز به‌منزلهٔ طرح فرصت میان‌رشته‌ای جدید و چالشی در رویکرد ارتدکس. البته نئوکلاسیک‌ها در تحلیل عناصر غیراقتصادی، مثل خانواده، نگاهی معاملاتی و بازاری دارند. اما طرح رابطهٔ خانواده و اعضای آن نسبت به هم در قالب محیطی صرفاً بازارمحور (هرچند گسترش مطالعات میان‌رشته‌ای را دربر دارد)، از نظر محتوای ارزشی، در مواردی، دفاع‌پذیر نیست، زیرا، در عمل، سنت‌ها و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی بر روابط خانواده‌ها حاکم‌اند و نه نگاه صرفاً بده و بستان بازاری. به‌عبارت‌دیگر، سوق‌دادن روش‌های عام اقتصادی به عرصهٔ میان‌رشته‌ای با استقبال روبه‌رو شده است ولی بایستی دیگر ابعاد موضوع را نیز در نظر داشت. با وجود انتقاداتی از این قبیل، یکی از جهش‌های روشن در مطالعات میان‌رشته‌ای (از نوع حاکم و محکوم) زمانی پدید آمد که گری بکر (1976) نظریهٔ عقلانیت ابزاری اقتصاد نئوکلاسیک را، در تمامی رفتارهای انسانی، تعمیم‌پذیر و سرآغازی برای رشد

مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد از نوع نئوکلاسیک دانست. مناسب است به‌جای اصرار بر عقلانیت ابزاری، که خود چالش میان‌رشته‌ای اقتصاد است، موضوع به عقلانیتی عام متصل شود تا به تقویت ظرفیت میان‌رشته‌ای اقتصاد کمک کند. البته کار بکر در واقع انعکاسی از دیدگاه اولیه رابینز (1932) است که ادعا می‌کرد علم اقتصاد توانایی توضیح برخی از عرصه‌های رفتاری تمام انسان‌ها را دارد. بر این اساس، گویی تمام کائنات فقط ماشین‌هایی برای افزایش منافع شخصی با توجه به محدودیت‌های بیان‌شده در نظر گرفته شده‌اند و این امر به‌وضوح در همه ابعاد درست نیست. نگارنده بر آن است که اصلاح رویکرد ارتدکسی فوق و حرکت در راستای نوعی عقلانیت عام (غیرابزاری) به‌سوی نوعی تعادل تئوریک در تولید ظرفیت‌های میان‌رشته‌ای اقتصاد بسیار مؤثرتر و کارسازتر از اصرار ارتدکسی فوق است. مثلاً، فون میزز، از اقتصاددانان معروف مکتب مدرن اتریش، با آن‌که ایده‌های فراگیری اقتصاد رابینز و بکر را خاطر نشان می‌کند، موضوع را در فضای متعادل‌تر و عام‌تری طرح کرده است. به‌نظر او، در واقع، اقتصاد مهم‌ترین جزء علم عمومی از رفتار و برخورد انسانی است که، در قالب آن، انسان در شرایط نبود اطمینان کامل دست به انتخاب می‌زند. اما جالب آن‌که، از نظر میزز، همه امور جنبه صرفاً مادی ندارند و مجموعه عناصر زندگی را، از مادی و غیرمادی، پوشش می‌دهند (Mises, 1996: 32). در نتیجه، رویکرد نئوکلاسیک‌های ارتدکس، مثل بکر، پیرامون گسترش تحلیل اقتصادی به سایر علوم اجتماعی، گویی تنها بعدی از جنبه عمومی رویکرد صاحب‌نظران مکتب اتریش، مانند رابینز و میزز است. در عین حال، صاحب‌نظران مکتب اتریش به سیطره امپریالیستی علم اقتصاد بر دیگر عرصه‌ها متهم نشده‌اند و لذا می‌توان ظرفیت‌های میان‌رشته‌ای اقتصاد در رویکرد اتریشی‌ها را سازگارتر و کم‌چالش‌تر از رویکرد ارتدکس‌ها دانست.

واقعیت این است که در رویکرد ارتدکس‌های نئوکلاسیک گویی ظرفیت میان‌رشته‌ای اقتصاد درون‌زا و ذاتی، البته با حاکمیت کامل روش‌شناسی اقتصاد، است. بکر، در سوق تحلیل اقتصادی به عرصه‌های جامعه‌شناختی، همچون ازدواج و خانواده، تصریح می‌کند که افراد در پیدا کردن زوج به‌دنبال شخصی‌اند که منافع آن‌ها را افزایش دهد (و مانند بازار کالا به تعادل برسند) و، پس از رسیدن به تعادل و بهینه کامل، تغییر سیاست ازدواج می‌تواند باعث کاهش رفاه یکی از اعضای خانواده شود (Becker, 1976: 232). از این دیدگاه، مصرف‌کننده‌ای که، در انتخاب میزان معینی میوه، مطلوبیت خود را افزایش می‌دهد، با یافتن شریک زندگی به این هدف می‌رسد. اما این‌که آیا چنین قیاسی معقول است و آیا همه

انسان‌ها این چنین فکر و عمل می‌کنند، تأمل برانگیز است.

به‌منظور درک واضح‌تر رویکرد اصول‌گرایان افراطی نئوکلاسیک، باید بر تفاوت دیدگاه آن‌ها با نئوکلاسیک‌های اتریشی تأکید شود. همان‌طور که اشاره شد، رویکرد میان‌رشته‌ای نئوکلاسیک‌های اتریشی متعادل‌تر و سازگارتر از رویکرد ارتدکس‌های نئوکلاسیک به‌نظر می‌رسد؛ زیرا از سویی اتریشی‌ها بر نوعی نبود اطمینان، به‌جای فرض اطلاعات کامل ارتدکس‌ها تکیه دارند؛ از سوی دیگر، آن‌ها امور و ارزش‌های غیرمادی و نهادی را نیز ابعاد رفتاری در نظر می‌گیرند و انسان‌ها را تنها ماشین‌های حداکثرسازی ریاضی (که در حرکت به‌سوی تعادل‌اند) قلمداد نمی‌کنند و، درعین‌حال، بر نوعی جهان‌شمولی از رفتار انسانی تأکید می‌کنند.

البته گفتنی است که، دیدگاه اتریشی‌های سستی بسیار نزدیک به ارتدکس‌های نئوکلاسیک است، اما اتریشی‌های مدرن (به‌ویژه به رهبری میز و هایک) نوعی رویکرد جانشین را مطرح کردند که تفاوت‌های معناداری با ارتدکس‌های نئوکلاسیک دارند. مثلاً، ارتدکس‌های نئوکلاسیک بازار فرضی و تعادل عمومی آن را بر رفتار واقعی بازار منطبق می‌دانستند، اما اتریشی‌های مدرن نسبت به بازار تا این اندازه خوش‌بین نبودند و خوش‌بینی بیش از حد ارتدکس‌های نئوکلاسیک به کارکرد رقابت، از نظر اتریشی‌های مدرن، مورد نقد است. تفاوت اساسی دیگر بین اندیشه اتریشی‌های مدرن و ارتدکس‌های نئوکلاسیک در مقوله «کارآفرینی» است. اصولاً از دیدگاه اتریشی‌های مدرن کارآفرینی در فرایند اقتصادی نقشی کلیدی دارد، درحالی‌که، در رویکرد ارتدکس‌های نئوکلاسیک، کارآفرینی جایگاه مستقلی ندارد.

از دیدگاه ارتدکس‌ها، قیمت‌ها و مقادیر بازار تعیین شده‌اند و تصمیم‌گیرنده‌هایی، غیر از مکانیسم بازار، برای تغییر امور وجود ندارند؛ اما از منظر اتریشی‌ها کارآفرینان می‌توانند در تغییر قیمت‌ها و داده‌ها نقش داشته باشند. بدیهی است که مقوله کارآفرینی از عناصر مشترک و کارساز استحکام مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد است. به‌عبارت‌دیگر، رویکردهای غیرارتدکسی اقتصاد، که به مقوله کارآفرینی توجه جدی دارند، نسبت به رویکرد ارتدکسی ظرفیت میان‌رشته‌ای بسیار بالاتری دارند. همچنین مقوله‌هایی مانند عدالت در نگاه ارتدکس‌ها، یا فراموش شده است یا گزینه‌ای از عدالت، مستقل از چهارچوب بازار، در آن‌ها مطرح نیست. اما، در رویکرد اتریشی‌ها، عدالت مورد توجه نظری و در مواردی مورد

توجه سیاستی نسبی واقع شده است (Vaughn, 1994: 67; Hayek, 1978: 15). بنابراین می‌توان بر این یافته تأکید کرد که ظرفیت میان‌رشته‌ای اقتصاد بسیار بالا است و چالش‌های مربوط عمدتاً به دلیل سیطره رویکردی خاص (ارتدکس) مطرح‌اند و رویکردهای غیرارتدکسی کماکان برای تولید یافته‌های میان‌رشته‌ای قابلیت بالایی دارند.

با وجود این، فرایند مطالعات چندرشته‌ای اقتصاد در حال گسترش است. شکل‌گیری انجمن‌ها و مجله‌های علمی و معتبر میان‌رشته‌ای، مانند حقوق و اقتصاد، فلسفه و اقتصاد، جامعه‌شناسی و اقتصاد، روان‌شناسی و اقتصاد و موارد مشابه در تحکیم و تثبیت گرایش‌های میان‌رشته‌ای اقتصاد نقش تکاملی شایان توجهی داشته‌اند. مجله‌های اخلاق و اقتصاد، دین و اقتصاد، زنان و اقتصاد، و انجمن‌های علمی در این خصوص نیز تقویت‌کننده ادبیات عرصه‌های میان‌رشته‌ای‌اند.

جالب آن‌که، افزون‌بر شکل‌گیری گرایش‌های کلی میان‌رشته‌ای، زیررشته‌های تخصصی دیگری نیز در حال ظهور است؛ از جمله، در حوزه دین و اقتصاد، اقتصاد مسیحی، اقتصاد یهودی، اقتصاد بودایی، و اقتصاد اسلامی. واترمن، یاناکانه، فینک، استارک و دیگران ادبیات جدید دین و اقتصاد را گسترش داده‌اند. رالز، آمارتیاسن، هازمن، مک فرسن، هملین، اندرل و دیگران نیز به تقویت زیررشته‌های اخلاق و اقتصاد پرداخته‌اند. پیترو روزنر پیوند تاریخ و اقتصاد را در قالب‌های دیگر مطالعات میان‌رشته‌ای پیش برد. اینتگراز حتی ارتباط اقتصاد را با هنر، رمان و زیرشاخه‌های مربوط مطالعه کرد. راوتوتدی و لوکا پیوند اقتصاد و علوم طبیعی را بررسی کردند² (نمازی و دادگر، 1390: 153-193). برخی محققان، افزون‌بر ملاحظات روش‌شناختی، ابعاد معرفت‌شناختی و وجودشناختی موضوع را هم مدنظر قرار دادند. کارهای مکی، لاسون و مک لاسکی در این باره گام‌های اولیه‌اند و تشریح موضوع به‌شکلی رقابت‌پذیر با ظرفیت‌های روش‌شناسی را می‌توان موضوع پژوهشی مستقل کرد (McClosky, 1985; Lawson, 1997: 45; Maki, 1998: 12).

تا این مرحله می‌توان به جمع‌بندی زیر رسید:

1. اقتصاد قابلیت کاربرد در دیگر رشته‌ها و ایجاد مطالعات میان‌رشته‌ای را دارد و موارد شایان توجهی از این مطالعات در حال حاضر ایجاد، منتشر و اجرا می‌شوند.
2. مطالعات میان‌رشته‌ای در اقتصاد کارآمدی زیادی دارد و این مطالعات در مواردی فوایدی فراتر از یافته‌های رشته‌های مستقل دربر داشته است، و در صورتی که علم اقتصاد عمومی (نه رویکرد حاکم)، که الگوهای گوناگونی دارد، وارد عرصه‌های مطالعات

میان‌رشته‌ای شود، هم واقع‌نمایی بیشتری دارد هم به دیگر رشته‌ها نگاه ابزاری ندارد.

3. دو رویکرد متفاوت از مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد را بایستی از هم تفکیک کرد. نگارنده در این مقاله یکی را رویکرد میان‌رشته‌ای «طبیعی و هم‌وزن» و دیگری را رویکرد میان‌رشته‌ای «رهبر و پیرو» نامیده است. در رویکرد طبیعی و هم‌وزن، به استقلال رشته‌های غیراقتصادی، مانند خود اقتصاد، توجه شده که همان رویکرد عمومی (غیرارتدکسی) اقتصاد است، اما در رویکرد رهبر و پیرو، اقتصاد به‌نوعی بر دیگر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی سیطره دارد و روش‌شناسی اقتصاد، ابزار مسلط تحلیل دیگر رشته‌ها است و این همان رویکرد میان‌رشته‌ای ارتدکسی اقتصاد محسوب می‌شود.

4. موضوع مهم دیگر، توجه به روش‌شناسی جهان‌شمول و روش‌شناسی تکثرگرایانه در رشته مادر است. رویکرد «رهبر و پیرو» یکی از روشن‌ترین مصادیق روش‌شناسی جهان‌شمول است. این روش‌شناسی، همانند رویکرد اختصاصی‌اش (رهبر و پیرو)، افراطی به‌نظر می‌رسد و با همه عرصه‌های مورد مطالعه سازگاری کافی ندارد. در مقابل، رویکرد تکثرگرایانه با واقعیت ابعاد مختلف رشته‌های گوناگون سازگارتر است.

5. اگرچه رویکرد ارتدکس در برخی عرصه‌ها کارآمدی نسبی‌ای دارد، در بسیاری از دیگر عرصه‌ها، غیرواقع‌بینانه به‌نظر می‌رسد و در عمل به بن‌بست رسیده است؛ اما، در عین حال، استحکام و انسجام نظری و هماهنگی ریاضی مدل‌های آن بسیار شاخص است. برخی از رویکردهای تکثرگرایانه، با وجود فواید عملی نسبی بیشتر (نسبت به رویکرد ارتدکس)، استحکام نظری چندانی ندارند و، در مواردی، وارد مقوله نسبی‌گرایی افراطی می‌شوند که نابسامانی‌های خاص خود را دارد. سرانجام تأکید بر این نکته لازم است که، اگر در اقتصاد اجازه ظهور و بروز و آزمون رویکردهای غیرارتدکسی نیز فراهم شود و به‌جای عقلانیت ابزاری بر عقلانیتی عام تکیه شود، هم قابلیت نظری و هم کارآمدی عملی مطالعات میان‌رشته‌ای آن افزایش خواهد یافت.

4. ملاحظات میان‌رشته‌ای اقتصاد در برخی مطالعات موردی

همان‌گونه که اشاره شد، عرصه مطالعات میان‌رشته‌ای در اقتصاد بسیار وسیع است. برخی از اقتصاددانان معروف ارتباط اقتصاد و روان‌شناسی را چنان عمیق می‌دانند که صورت نهایی علم اقتصاد را همان روان‌شناسی کاربردی در نظر گفته‌اند (Knight, 1925: 20-56). گروهی

ارتباط نزدیک بین اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و مردم‌شناسی را مشابه ارتباط اقتصاد و روان‌شناسی قلمداد می‌کنند (Baron & Hannan, 1994: 28). روان‌شناسی، به‌ویژه، در اموری چون رفتار مصرفی، مطالعات مربوط به بهره‌وری، امور شناختی، گرایش به پرداختن یا نپرداختن مالیات و ... با اقتصاد سروکار دارد. نشریاتی چون *روان‌شناسی اقتصادی* به همین منظور تأسیس شده‌اند و مجلاتی مانند *اقتصاد رفتاری* نیز مقالاتی در این زمینه منتشر می‌کنند.

در این جا تأکید بر دو نکته ضروری است. اول این‌که، مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد ضرورتی اثبات‌شده است؛ و دوم، با توجه به این‌که علم اقتصاد الگوهای مختلفی دارد، در این عرصه، فرض چهارچوب میان‌رشته‌ای انحصاری پذیرفتنی نیست و می‌توان بر وجود قرائت‌های مختلف میان‌رشته‌ای از آن تأکید کرد. با توجه به تأکید این مقاله بر همراهی اقتصاد با دیگر علوم انسانی و اجتماعی در تولید مطالعات میان‌رشته‌ای، در این قسمت، به ذکر چند نمونه از این مطالعات اشاره می‌شود.

1.4 پرتوهای میان‌رشته‌ای از فلسفه و اقتصاد

فلسفه و اقتصاد یکی از مهم‌ترین حوزه‌های میان‌رشته‌ای در اقتصاد است. براین اساس، بین این دو ارتباطی چندسویه وجود دارد. از سویی با مقولهٔ عقلانیت و، از سوی دیگر، با نهادها، ارزش‌ها و فرایند نهادی و فرهنگی مرتبط است و، از دیدگاه سوم، به قضیهٔ وجودشناسی و امور متافیزیک اقتصاد راه دارد. مقولهٔ اخیر از طریق فلسفهٔ علم، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علم، به اقتصاد پیوسته است و مقوله‌های دیگر از بعد هنجاری و عملی مطرح خواهند بود. افزون‌بر این، اقتصاد از آغاز شکل‌گیری تاکنون با فلسفه عجین بوده است. اصولاً، بزرگ‌ترین اقتصاددانان، به‌ویژه بنیان‌گذاران اقتصاد (اسمیت، هیوم، مالتوس، بنتام، استوارت میل و غیره)، فیلسوفان بزرگی نیز بوده‌اند. جالب توجه است که آشنانیدن برخی از بنیان‌گذاران آن از قبیل ریکاردو و مارشال با فلسفه، نسبت به اقتصاددانانی چون هایک نقطه‌ضعفی کلیدی قلمداد می‌شود. به‌تعبیر جون رابینسون، ورود اقتصاد به فلسفه اقتضای طبیعت موضوع است و نه امری تحمیلی و خارجی.

وسعت ارتباط اقتصاد و فلسفه در حوزه‌های وجودشناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است که همه از زیرگروه‌های فلسفه‌اند. مثلاً بحث دربارهٔ امور دستوری و اثباتی در اقتصاد، مقولهٔ علت و دلیل، ارتباط داشتن یا ارتباط نداشتن اقتصاد با علوم طبیعی،

جایگاه فرضیه‌ها در علم اقتصاد، ارتباط علی و معلولی بین متغیرهای اقتصادی و ساختار علمی این رشته از محورهای کلیدی در فلسفه اقتصاد هستند.

در میان رویکردهای روش‌شناسی اقتصاد، بین اقتصاد و فلسفه پیوند معنادارتری دریافت می‌شود. براساس رویکرد پاپر برای علمی‌شدن اقتصاد، اقتصاددانان بایستی نظریه‌هایی را صورت‌بندی کنند که حداقل منطقاً ابطال‌پذیر باشند. تامس کوهن علمی‌بودن را به مقوله‌های سیاسی، روان‌شناختی و کارکرد مقتدرانه انجمن‌های علمی مبتنی کرده است، لاکاتوش موضوع را در چهارچوب برنامه‌ای پژوهشی و اصلاح‌پذیر بررسی می‌کند و فایراند به‌ضد روش در طراحی علم اصرار می‌ورزد. براساس رویکرد واقع‌گرایان، بایستی به ریشه‌های وجودی علم اقتصاد پرداخت. برخی بر غیرواقعی بودن فرضیه‌ها، برخی بر واقعی بودن آن‌ها، و حتی برخی بر غیرعلمی بودن اقتصاد تأکید می‌کنند و این داستان کماکان ادامه دارد (Backhouse, 1994: 30).

مقوله عقلانیت دیگر بعد ارتباطی مهم فلسفه و اقتصاد است. در این مقوله، چه نوع حداقل‌گرایانه ابزاری مدنظر باشد و چه ابعاد اجتماعی و کل‌گرایانه آن، نتیجه ارتباط اساسی فلسفه و اقتصاد است. لذا طرح ارتباط مکاتب مختلف اقتصادی با عقلانیت از زمینه‌های مهم فلسفه اقتصاد است. فلسفه اقتصاد فردگرا معمولاً انسان را موجودی صرفاً منفعت‌طلب می‌داند و پیشرفت کارکرد اقتصادی را نیز در محدوده فراهم‌سازی بسترهای نفع‌شخصی‌گرایانه می‌پذیرد. فلسفه حاکم بر دیدگاه نهادگرایان اقتصاد اجتماعی، نقش نهادها و سازمان‌های اجتماعی در کنار عقلانیت را مؤثر دانسته است. این گروه برآنند که، اگر عقلانیت به‌صورت ابزاری محوری و اصلی قرار گیرد، انسان‌ها در بسیاری از موارد رفتاری غیرعقلانی از خود نشان می‌دهند و این امر از لحاظ منطقی، برای این نظریه، نوعی ناکارآمدی محسوب می‌شود. ارتباط اخلاق و اقتصاد نیز محور دیگر ارتباط فلسفه و اقتصاد است که معمولاً در رویکرد حاکم اقتصاد سنتی، در قالب اقتصاد رفاه، کارآمدی و دیگر عناصر دستوری اقتصاد بیان می‌شود. براین اساس، اگر پذیرفته شود که نظریه‌های اقتصادی در سیاست‌گذاری کاربرد دارند، بایستی پذیرفت که بحث از توصیه‌های اخلاقی، ارزشی و دستوری در مرکز تصمیم‌گیری اقتصادی قرار دارد و این امر پیوند ساختاری امور دستوری و اثباتی این علم و در نتیجه ارتباط همه‌جانبه آن را با فلسفه به اثبات می‌رساند. چگونگی رفاه، قضاوت‌های رفاهی، تحلیل ارتباط کارآیی و عدالت و موارد مشابه از زیرشاخه‌های این محور ارتباطی فلسفه و اقتصاد محسوب می‌شوند (Barker & Kipper, 2003: 34).

2.4 اخلاق و اقتصاد

اخلاق و اقتصاد زمینه دیگر مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد را شکل می‌دهند. بین اخلاق و اقتصاد، قضاوت‌های خوب و بد و پیرامون نظریه و کارکرد نظام‌های مختلف اقتصادی ارتباطی کلی وجود دارد. حتی در تعریف رایج از علم اقتصاد که در ظاهر اخلاق‌گریز است، نمی‌توان جدایی اقتصاد و اخلاق را تصور کرد؛ زیرا، از نظر رایج، علم اقتصاد بررسی رفتار انسان بین اهداف و ابزارهای کمیایی تعریف شده است که کاربردهای چندگانه‌ای دارند (Goudzward & Lange, 1995: 22; Robbins, 1932: 16). رویکردهای ارتدکسی (نئوکلاسیک) نقش اخلاق در اقتصاد را اختیاری و غیرمؤثر می‌دانند، ولی رویکردهای غیرارتدکسی درجات مختلفی از پیوند اخلاق و اقتصاد را می‌پذیرند و تعدادی از آنها این پیوند را طبیعی می‌دانند.

دلایل و شواهد عمومی رویکردهای غیرارتدکسی را دفاع‌پذیر می‌دانند. این موضوع از جهات مختلفی بحث‌برانگیز است. زیرا، اول آن‌که منشأ علم اقتصاد یا شکل‌گیری محتوایی آن در پیوندش با اخلاق بوده است؛ دوم، ارتباط اقتصاد با رفتار و آداب زندگی روزمره، هنجارهای اجتماعی و انفرادی مشخص و معلوم است؛ سوم، ظهور علم مستقل اقتصاد، در زمان آدام اسمیت، نیز با مبانی و ابعاد اخلاقی همراه بوده است و روحیه نوع‌دوستی در اندیشه آدام اسمیت مقدم بر زیرساخت روحیه نفع‌شخصی‌گرایانه مورد نظر او است؛ چهارم، تحولات این علم پس از آدام اسمیت و الگوهای آن در قرن بیست و یکم نیز از معقول‌بودن و ضروری‌بودن این ارتباط حکایت دارد. گفتنی است که ارتباط اخلاق و اقتصاد را (مانند ارتباط اقتصاد و هر رشته دیگر) می‌توان از دو جنبه متفاوت بررسی کرد: «تحلیل اقتصادی اخلاق» و «اقتصاد اخلاقی». در تحلیل اقتصادی اخلاق، در واقع اخلاق با روش‌شناسی علم اقتصاد ارزیابی می‌شود.

براین اساس، در واقع، هم رویکردهای عمومی اقتصاد و هم رویکرد نئوکلاسیکی ارتدکس مطرح می‌شود، اما ارتدکس‌ها موضوع اخلاق را در قالب‌های کاملاً بازاری و در فرایند بده و بستان قرار می‌دهند. یعنی، اگر رعایت امور اخلاقی منفعت نهایی شخصی را بالا ببرد، اقدام به آن عقلانی است و، در غیر این صورت، توجه به این امور عقلانی نخواهد بود. اما، در رویکردهای غیرارتدکسی، اخلاق در کنار اقتصاد است و در مواردی ارتباط ساختاری دارند.

در مورد تفسیر آدم اسمیت از علم اقتصاد اساساً سوءبرداشت شده است که بایستی اصلاح شود؛ مبنی بر این‌که عده‌ای تصور نفع‌شخصی‌گرایی آدم اسمیت را به معنای بی‌توجهی او به اخلاق تلقی کرده یا اقتصاد آدم اسمیت را اخلاق‌ستیز برشمرده‌اند. اما اخلاق‌ستیزانمیدن یافته علمی اسمیت جفایی علمی است، زیرا نظریه عواطف اخلاقی پایه فکر اقتصادی آدم اسمیت است. همچنین اخلاق اسکاتلندی خاستگاه اکونومی (مایه اصلی اقتصاد) است، که بن‌مایه فکری آدم اسمیت (1776) در آن شکل گرفته است. در عین حال، معاصران اسمیت، مانند هیوم، به علت ناکارآمدی سیطره دین‌گرایان و اخلاق‌گرایان پیش از رنسانس می‌کوشیدند که اقتصاد را به سوی جدایی از اخلاق و ارزش‌ها سوق دهند. البته حمله شدید اخلاق‌گرایان افراطی به امور عقلی در عصر پیش از رنسانس سبب حاکمیت اثبات‌گرایی شدید در عصر رنسانس، به‌ویژه عصر روشنگری، شد. به عبارت دیگر، در عصر روشنگری، اخلاق فقط در قالب اثباتی معتبر شناخته می‌شد. این موضوع در زمان حاکمیت اندیشه نئوکلاسیک‌های ارتدکس (از 1870 به بعد)، تشدید شد و به تدریج اخلاق از اقتصاد جدا یا، درنهایت، اخلاق فقط در فرمول بده و بستان منافع شخصی معنادار شد. اما دشواری رویکردهای اخلاق‌ستیز اقتصاد باعث شده که رویکردهای جدید اقتصادی در عمل تحلیل‌های خود را با اخلاق سازگارتر کنند. گذشته از این، سازمان‌های کسب‌وکار جایگاه اخلاق را عمدتاً در تأثیرگذاری در کارآمدی و بهره‌وری می‌بینند و طرفداران سرمایه اجتماعی نقش آن را در رشد و توسعه تحلیل می‌کنند. دنیای پست‌مدرن نیز، هرچند بر نوعی اخلاق تأکید دارد، از سیطره عقل‌ابزاری بر آن می‌کاهد و بدین‌سان بسترهای رقیب آن را تقویت می‌کند. در الگوهای جدید اقتصادی، بحث از تثبیت کدهای اخلاقی در بیشتر ساختارهای اقتصادی، به‌ویژه در مطالعات قرن بیست‌ویکم، و در قالب مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد بسیار جدی است.

3.4 اقتصاد حقوق و سیاست

دو زمینه پررونق مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد حقوق و سیاست است. قاضی پازنر، صاحب‌نظر مشهور در مطالعات میان‌رشته‌ای حقوق و اقتصاد، تصریح می‌کند:

برای من جالب‌ترین چهره رشته ترکیبی حقوق و اقتصاد، صعود جایگاه پژوهشی حقوق با مبنای علمی و با تئوری‌های منسجم، استخراج فرضیات دقیق و آزمون تجربی فرضیات مذکور می‌باشد. حقوق نهادی اجتماعی با قدمت و اهمیت بسیار شایان توجه است و دلیلی ندارد که در معرض مطالعات علمی واقع نشود. اقتصاد پیشرفته‌ترین علم از میان علوم

اجتماعی است و نظام حقوقی با نظام‌هایی که اقتصاددانان به‌طور موفقیت‌آمیزی مطالعه کرده‌اند، تشابهات و مشترکات فراوانی دارد (Posner, 1989: 121).

زمینه‌های مشترک مطالعاتی حقوق و اقتصاد با توجه به رویکردهای مختلف مطرح است. از این منظر، حقوق و اقتصاد، از دیدگاه نهادگرایان، حقوق و اقتصاد از نگاه نئوکلاسیک‌های ارتدکس، و حقوق و اقتصاد در تفکر مکتب هنجارهای اجتماعی بر این مبنا قرار دارند. در عین حال، ارتدکس‌ها بر مطالعات این عرصه نیز سیطره دارند. بسترهای بسیاری در حقوق با کمک اقتصاد کارآمدتر می‌شود. مثلاً با کاربرد ابزارهای اقتصادی می‌توان نوعی میزان بهینه از قانون را تعریف یا کارآمدی قوانین مجازات را بررسی کرد. همچنین مطالعات اقتصاددانان نشان از نظام حقوقی کارآمد دارد که در پیشرفت اقتصادی بسیار مؤثر است. مثلاً وجود حقوق مالکیت کافی و شفاف، اجرای حقوق قراردادها و ... با رشد اقتصادی رابطه‌ای مثبت دارد. لذا، این امر سبب توجه به تأثیر نظام حقوقی در نظام اقتصادی شده و استقبال اقتصاد از ورود مفاهیم حقوقی را در پی داشته است (Cooter & Ulen, 2007: 23).

تحلیل ارتباط دولت و اقتصاد یا سیاست و اقتصاد در مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد جایگاه ویژه‌ای دارد. مثلاً، دیدگاه «تحلیل اقتصادی سیاست» یا «نظریه انتخاب عمومی» بررسی می‌شود. بوکانان (برنده جایزه نوبل) از چهره‌های مشهور احیاءکننده و تکامل‌دهنده این ارتباط بین رشته‌های سیاست و اقتصاد است. مطلع اصلی چالش و فعالیت فکری بوکانان، در تدوین یا تکمیل این زیررشته یا این نظریه مبتنی بر دو تصور مشهور از دولت است. البته طرفداران انتخاب عمومی در پی طرح تصور سوم نیز هستند. دو تصور اول شامل «تصور سنتی» و «تصور نئوکلاسیک‌ها» است. در تصور سنتی، دولت مجموعه‌ای برای خدمت‌رسانی به عموم است و لذا همواره هویتی خیرخواه دارد و، در تصور نئوکلاسیک‌ها، اساس کارآمدی اقتصادی بر سازوکار بازار استوار است، اما، فقط در شرایط شکست بازار، دولت نهادی خیرخواه دانسته می‌شود.

تصور سوم دیدگاه طراحان «نظریه اقتصادی سیاست» است که عقیده دارند کارگزاران دولتی در هیچ شرایطی (شکست یا پیروزی بازار) نمی‌توانند خیرخواه باشند و ماهیتاً نفع‌شخصی‌طلب‌اند. نظریه اقتصادی سیاست یافته‌ای میان‌رشته‌ای است، اما روش‌شناسی تحلیل این زیررشته نظریه انتخاب عقلانی (از نوع بازاری) است. طبق یافته‌های این نظریه، رئیس‌جمهوری که تمایل دارد در انتخابات مجدد برنده شود، برای افزایش رضایت رأی‌دهندگان تلاش می‌کند، یعنی در ظاهر وظیفه دولت‌مردی خود را انجام می‌دهد؛ اما،

درواقع، اقداماتش برای افزایش رأی است و نه برای سالم‌ترکردن اقتصاد. این نظریه، به‌عنوان نظریه‌ای جدید، در زمینه حضور دولت در اقتصاد جایگاه مهم و کارسازی دارد. از جمله رهاوردهای این نظریه شکسته‌شدن بت تقدس دولت‌مردی است و این امر می‌تواند سبب تبدیل تصور «ارباب‌بودن دولت و حکومت» به تصور «مسئولیت و پاسخ‌گویی» شود. استمرار برخی تحولات پس از دهه 1970، مانند بحث دولت خوب و حکمرانی خوب در اواخر دهه 1990 (که تا به امروز هم تداوم داشته است)، بر ارزشمندی و واقع‌نمایی این نظریه تأکید دارد. براین اساس، در انجام مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد، توجه به ملاحظات فلسفی، اخلاقی، حقوقی و سیاسی بسیار کارساز خواهد بود. در عین حال، بحث‌های موردی، از این دست، راه را برای مبحث دیگر مطالعات میان‌رشته‌ای هموار می‌کند و آن جایگاه این مطالعات در عمل است که می‌توان آن را موضوع تحقیق مستقلی در نظر گرفت.

نتیجه‌گیری

1. پیوندهای میان‌رشته‌ای اقتصاد در حال حاضر، به‌رغم محتوا، روش، ابعاد، رویکردهای گوناگون و امثال آن، دستگاه پژوهشی بسیار گسترده و توجه به برخی ملاحظات در این باره را ضروری می‌نماید. نکته کلیدی وجود برخی عناصر مشترک در علم اقتصاد عام است که بستری مهم در گسترش مطالعات میان‌رشته‌ای است. مقوله‌های عقلانیت عام، توجه به هزینه فرصت‌ها، تحلیل کلی هزینه-فایده، مقوله انتخاب بر مبنای اولویت‌ها، اتخاذ تصمیم بهینه و کارآمد، کارکرد قیمت، تعادل و لوازم انضباطی هر یک از این عناصر، نظمی را فراهم می‌آورد که می‌تواند در عرصه‌های بالقوه راهگشا باشد.

2. توانمندی‌ها و مشکلات مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد امری شایان توجه است؛ لذا جای دارد به حریم‌ها و محدوده‌های میان‌رشته‌ای اقتصاد توجه شود و زیرگروه‌های ترکیبی مربوط به آن دقیقاً تعریف و، با توجه به اقتصاد متعارف عام، ارتباطات آن شناسایی شود. با توجه به چندالگویی بودن اقتصاد، باید از آغاز مشخص شود که کدام الگوی اقتصاد مدنظر است، زیرا گروهی اقتصاد را بر رویکرد خاصی مثل نئوکلاسیک منطبق می‌دانند، در حالی که اقتصاد گرایش‌های مختلفی دارد و نئوکلاسیک ارتدکس از آن جمله است. مثلاً عقلانیت محوری میان‌رشته‌ای در اقتصاد است که ممکن است جایگاهی ابزاری مربوط به رویکرد ارتدکس داشته باشد و یا در قالبی غیرابزاری به کار رود که به دیگر رویکردهای اقتصاد

متعارف مربوط است. هزینه فرصت را می‌توان کاملاً کوتاه‌مدت و مادی در نظر گرفت یا آن را به ابعاد بلندمدت و معنوی گسترش داد. رفاه و کارآمدی را می‌توان به واحدهای اتمی و فردگرایانه پیوند داد یا آن را در قالب‌های جمع‌گرایانه و ساختاری پیش برد.

3. برای سامان‌دهی مطالعات میان‌رشته‌ای متناسب در حوزه اقتصاد (و دیگر عرصه‌ها) بایستی توجه داشت که هر رشته علمی مثل اقتصاد شامل این ویژگی‌هاست: 1. زبانی خاص دارد؛ 2. جوهره وجودشناختی خاصی دارد؛ 3. نوعی چهارچوب معرفت‌شناختی دارد؛ 4. از روش‌شناسی پیروی می‌کند؛ 5. چهارچوب‌های کافی نظری دارد؛ 6. معیارهایی برای قضاوت، پذیرش یا رد دارد؛ 7. ملاحظات خاص و پیش‌فرض‌های ویژه‌ای برای هدایت امور و پیشرفت رشته مربوط دارد.

رشته‌ها معمولاً اصطلاحات فنی خاص خود را دارند. در قالب وجودشناختی، مجموعه اهداف اساسی و غایات رشته مورد نظر مطرح است. در چهارچوب معرفت‌شناختی رشته‌ها، بر چیستی دانش و چگونگی کسب آن و چگونگی اعتبارسنجی دانش و معرفت مربوط تأکید می‌شود. روش‌شناسی اصول حاکم بر روش‌های تجزیه و تحلیل و ابزارهای آن را توصیف می‌کند. چهارچوب نظری کافی، ارتباط معنادار متغیرهای اصلی رشته مورد نظر را در ابعاد گوناگون پوشش می‌دهد. معیارهای قضاوت، موضوعات، روش‌ها و رفتارهایی را تشریح می‌کند که اصول داوری مدل‌ها و نظریه‌ها را توضیح می‌دهد و سرانجام ملاحظات خاص و پیش‌فرض‌های ویژه، زیرساخت‌های اصلی، خطوط حاکم بر بایدها و نبایدهای رشته مورد نظر و دکرین‌های استواری و کارآمدی شرایط و ابزار عمل مناسب و استاندارد را ترسیم می‌کند.

4. مطالعات میان‌رشته‌ای چنان جایگاهی دارند که رهاورد جوامع دانش‌محور تلقی می‌شوند. ازجمله دلایل این امر، خلاقیت و نوآوری مطالعات میان‌رشته‌ای نسبت به مطالعات تک‌رشته‌ای است. زیرا در مطالعات میان‌رشته‌ای، رشته‌ها و صاحب‌نظران گوناگون تکنیک‌ها و اندیشه‌های مختلف را به مصاف یکدیگر می‌برند و بدین‌سان بستر تولید محصولات نوین فراهم می‌شود. از دیگر دلایل اهمیت نسبی این مطالعات، کاربردی بودن و توان آن‌ها در حل مسائل است (Morreale, 2002: 42; Gibbons, 1994). این موضوع در پیوند اقتصاد با روان‌شناسی و اقتصاد با جامعه‌شناسی به‌اثبات رسیده است. جالب آن‌که مطالعات میان‌رشته‌ای اقتصاد نه تنها ابعاد این علم را پوشش می‌دهد بلکه در اندیشه و کارکرد اقتصاددانان نیز مؤثر است و قدرت حل بیشتر و کارآمدتر مسائل را به اقتصاددانان

می‌بخشد (Zilberman, 1994: 32).

5. مطالعات میان‌رشته‌ای، با وجود منافع فراوان، دشواری‌ها و نارسایی‌هایی ذاتی نیز دارد که علاقه‌مندان این مطالعات، به‌ویژه در عرصه اقتصاد، بایستی در تلاش باشند که در حل و فصل آن‌ها اقدامات جدی به‌عمل آورند. یکی از این دشواری‌ها، ارائه نظریه‌های سازگار، معتبر و کارآمد در عرصه‌های مشخص است. صاحب‌نظران مطالعات تک‌رشته‌ای نسبت به محققان مطالعات میان‌رشته‌ای در ارائه نظریه‌های لازم با تساهل بیشتری کار می‌کنند، زیرا برای تدوین نظریه‌های میان‌رشته‌ای، افزون‌بر لوازم اولیه و عمومی نظریه‌سازی، بایستی نوعی زبان مشترک، روش‌های کارساز و چندمنظوره، روش‌شناسی سازگار و موارد مشابه طراحی و تشریح شوند، که امری ساده نیست. وجود زمینه‌های خلط بحث در مورد گرایش‌ها و رویکردهای مختلف از جمله دشواری‌های علم اقتصاد است. از نمونه، مشی و منش رویکرد ارتدکس نئوکلاسیک در مطالعات میان‌رشته‌ای با دیگر الگوها متفاوت است (Hennipman, 1987: 65)؛ زیرا این مطالعات تنها روش‌شناسی اقتصادمحور تحلیل است و در عمل به حذف دیگر رشته‌ها در اقتصاد منجر می‌شود (Lindenberg, 1985: 43). اما با اصلاح مدل‌های ارتدکسی یا میدان‌دادن به دیگر رویکردهای میان‌رشته‌ای اقتصاد می‌توان به تولید مدل‌های سازگارتر و کارآمدتری در عرصه‌های میان‌رشته‌ای اقتصاد مبادرت ورزید. درضمن، آزمون امور پیش‌گفته لزوم انجام پژوهش مستقلی در ابعاد عملی در مطالعات میان‌رشته‌ای را ضروری می‌کند و توجه به کلیه امور در این‌باره پیش‌درآمد ملاحظات میان‌رشته‌ای اقتصاد تلقی می‌شود.

پی‌نوشت

1. در این مقاله (همان‌طور که اشاره خواهد شد)، با توجه به تأکید بر پیش‌درآمدها و ملاحظات، عنوان‌های میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای مترادف به‌کار رفته‌اند.
2. → Conference, 2010; Sen, 2005; Winston, 1988.

منابع

- بلاگ، مارک (1380). روش‌شناسی اقتصاد، ترجمه آزاد ارمکی، تهران: نشر نی.
- دادگر، یداله (1390). روش‌شناسی علم اقتصاد، تهران: نشر نی.
- نمازی، حسین و یداله دادگر (1390). ارتباط اقتصاد متعارف و اقتصاد اخلاق‌مدار، تهران: شرکت سهامی انتشار.

- Ansburg, T. (2006). *Becoming Interdisciplinary*, New York: Hunt.
- Aristotle, books 1 & 2, Oxford: Clarendon press.
- Backhouse, R. (1994). *New Perspectives on Economic Methodology*, London: Routledge.
- Barker, D. & E. Kipper (2003). *Toward a Feminist Philosophy of Economics*, London: Routledge.
- Baron, J. & M. Hannan (1994). *The Impact of Economics on Sociology*, J. Econ. Lit, 32. 1111-46.
- Becker, G. (1976). *The Economic Approach of Human Behavior*, Chicago: Chicago University Press.
- Becker, G. (1981). *A Treatise on the Family*, London: Harvard University Press.
- Berkeley (2009). "Islamic finance", *law school symposium*.
- Conference paper (2010). "Tawhidy epistemology and Islamic economics", *Conference OF Hezare Civilization*, January, Malaysia
- Cooter, R. & T. Ulen (2007). *Law and Economics*, NY, Addison Wesley.
- Davies, M. & M. Devlin (2007). *Interdisciplinary Higher Education*, Millburn: Millburn University Press.
- Friedman, M. (1953). *Essays in Positive Economics*, Chicago: Chicago University Press.
- Gibbons, M. (1994). *The New Production of Knowledge*, London: Sage.
- Goudzward B. & H. Lange (1995). *Beyond Poverty and Influence*, London: MI, Erdmans.
- Harris, J. (2002). "Cross Disciplinary Approaches", *World Development*, Vol. 30, No. 3.
- Hayek, F. V. (1978). *Completion as a Discovery Procedure*, Chicago: Chicago University Press.
- Hennipman, P. (1987). "A Tale of Two Schools", *Economist*.
- Henry, S. (2005). "Disciplinary Hegemony", *Issues in Integrative Studies*.
- Iannaccone, I. R. (1998). "An introduction to economics of religion", *journal of economic literature*.
- Klein, J. T. (1996). *Crossing Boundaries*, Virginia: Virginia University Press.
- Knight, F. (1925). "Fact and Metaphysics Economic Psychology", *Ame, Econ. Rev*, 15, 247-66.
- Lawson, T. (1997). *Economic and Reality*, London: Routledge.
- Lindenberg, S. (1985). *New Political Economy, Sociological Theory*.
- Maki, V. (1998). "Aspects of Realism about Economics", *Theoria*, Vol. 13, No. 2.
- McClosky, D. (1985). *The rhetoric of economics*, Madison: Wisconsin University Press.
- Mises, L. F. (1996). *Human Action*, Chicago: Contemporary Books.
- Morreale, S. P. (2002). *Interdisciplinary Collaboration*, London: Mimeo Press.
- Newsletter (2011). *Heterodox Economics*, Denison University, issue 97.
- Robbins, L. (1932). *The Nature and Significance of Economic Science*, London: Macmillan.
- Samuels, W. (1989). "Legal Economic, Nexus", *George Washington Law Review*, Vol. 57, No. 6.
- Samuels, W. (1997). The Case for Methodological Pluralism, in Andrea Salantic: Cheltenham (Edward Elgar).
- Sen, A. (2005). *On Ethics and Economics*, Delhi: Harvard University Press.
- Smith, A. (1776). *Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, New York: Prometheus.

Vaughn, K. (1994). *Austrian economics*, Cambridge: Cambridge University Press.

Velasquez, M. G. (1998). *Business Ethics*, NJ: Prentice Hall.

Winston, G. (1988). *The boundaries of economics*, Cambridge: Cambridge University Press.

Zilberman, D. (1994). "Economics and Interdisciplinary Efforts", *J Agr, and economic*, No. 26, No. 1.

